

بررسی و بازتاب مقامات عرفانی در منطق الطیر

زینب رضایی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

معلم پایه ششم ابتدایی، ناحیه یک شهرستان خرم‌آباد

چکیده

یکی از مباحث مهمی که در کتب تعلیمی عرفان جایگاه خاصی دارد و بیشتر نویسندگان کتب تعلیمی تصوف و عرفان به شرح و بسط آن پرداخته‌اند، موضوع مقامات و حالات عارفان در راه وصول به حق و رسیدن به کمال نهایی است. صوفیه مراحل خود را در سیر و سلوک از جهت دیگر به عنوان حالات و مقامات طبقه‌بندی کرده‌اند. مقامات از مهم‌ترین مباحث عرفان و تصوف اسلامی است که سلوک عارف به سوی حقیقت را امکان‌پذیر می‌کند. در اکثر کتب مهم عرفانی این مقامات مورد توجه قرار گرفته است از جمله این متون عرفانی منطق الطیر عطار نیشابوری است که به بازتاب این مقامات پرداخته است. در منطق الطیر عطار هفت مقام طلب، مقام عشق، مقام معرفت، مقام استغنا، مقام توحید، مقام حیرت، مقام فقر و فنا آورده شده است. در این مقاله که با روش توصیفی و تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است برآنیم به بازتاب این هفت وادی و مقام عرفانی همراه با شواهد شعری بپردازیم.

واژه‌های کلیدی: عرفان، تصوف، مقام عرفانی، وادی، منطق الطیر، عطار نیشابوری

مقدمه

عرفان متعالی‌ترین علم بشری و راه شناخت الهی است. عرفا بر این عقیده‌اند که نفس انسان باید مراحل را طی کند تا به حق و حقیقت برسد. برای رسیدن به این امر باید دل را از تمایلات نفسانی و غیر الهی و به طور کلی ماسوی الله پاک کرد. یکی از مباحث مهمی که در کتب تعلیمی عرفان جایگاه خاصی دارد و بیشتر نویسندگان کتب تعلیمی تصوف و عرفان به شرح و بسط آن پرداخته‌اند، موضوع مقامات و حالات عارفان در راه وصول به حق و رسیدن به کمال نهایی است. علت اهمیت این دو اصطلاح و بسامد بالای آن در متون عرفانی آن است که در سیر و سلوک عرفانی هر چه بر سالک بگذرد یا از جنس احوال است یا از نوع مقامات. «مقام» عبارت است از اقامت سالک طریقت در موضوعی از مواضع سلوک به اندازه استعداد و برداشتش از آن موضوع تا به اشارت شیخ و مرشد خود بتواند آن مقام را ترک گوید و به مقامی بالاتر گراید؛ اما «حال» از مسائل ذهنی سالک است که از آن به وارد قلبی یا نازلۀ غیبی تعبیر می‌کنند و آن در نظر صوفیان معنی است که از حق تعالی به دل پیوند بدون کسب و مجاهده، و موهبتی است الهی که ورودش به دل سالک بدون اختیار است و زوال آن نیز از اختیارش خارج است. (ر. ک: گوهرین، ۱۳۶۸، ج ۳، ۱۴۱-۱۳۸)

مقامات از مهم‌ترین مباحث عرفان و تصوف اسلامی است که سلوک عارف به سوی حقیقت را امکان‌پذیر می‌کند. در اکثر کتب مهم عرفانی این مقامات مورد توجه قرار گرفته است از جمله این متون عرفانی منطق‌الطیر عطار نیشابوری است که به بازتاب این مقامات پرداخته است. در منطق‌الطیر عطار هفت مقام طلب، مقام عشق، مقام معرفت، مقام استغنا، مقام توحید، مقام حیرت، مقام فقر و فنا آورده شده است. در این مقاله که با روش توصیفی و تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است برآنیم به بازتاب این هفت وادی و مقام عرفانی همراه با شواهد شعری بپردازیم.

روش تحقیق

شیوه‌ی پژوهش در این تحقیق به صورت نظری مبتنی بر داده‌ها و آمارها و پژوهش‌های کتابخانه‌ای بوده و نگارنده سعی نموده با دستیابی به کتابخانه‌های مختلف و نیز استفاده از کتابخانه‌های مجازی و سایت‌های معتبر اینترنتی و عضویت در پایگاه‌های مجلات تخصصی، به منابع مورد نیاز خویش در حوزه‌ی موضوع مذکور دست یابد.

نوع روش تحقیق در این مقاله به صورت توصیفی است نگارنده ابتدا به فیش‌برداری از موضوعات مرتبط و نیز استخراج ابیات مرتبط مقامات در منطق‌الطیر پرداخته و بعد از اتمام فیش‌برداری به تلفیق و دسته‌بندی آنها و سپس به تجزیه و تحلیل مطالب پرداخته و در پایان از بررسی‌های انجام شده در این آثار نتیجه‌گیری‌های لازم به عمل آمده است که در ادامه از نظر خواهد گذشت.

عرفان

عرفان گذرگاه رسیدن به خداست و صوفی کسی است که باید در این راه جان فدا کند و هستی خود را ببارد و نیست شود تا در حق هست شود. عرفان راه کشف و شهود باطنی را به روی عارف و صوفی می‌گشاید- که راهی بس طولانی و دشوار است- و باید از تمام آنچه غیر خداست و از تمام تعلقاتش بگذرد و تنها به حق پیوندد.

عرفان، شناختن حق تعالی، خداشناسی و در اصطلاح مراد، شناسایی حق است و نام علمی است در علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات او است و بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند عرفان می‌نامند.

عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است یکی به طریق استدلال در اثر به مؤثر و از فصل به صفت و از صفات به ذات و این مخصوص علما است. دیگری به طریق تصفیه باطن و تخلیه‌ی سرّ از غیر و تخلیه روح و آن طریق معرفت خاصه انبیاء و اولیاء و عرفا است و این معرفت کشفی و شهودی را هیچ کس میسر نیست مگر به سبب طاعت و عبادت قلبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی و غرض از ایجاد معرفت شهودی است. (لاهیجی، ۱۳۳۷: ۷)

کشف و شهود یا عمل عرفانی، عملی است که بر اساس نوعی آگاهی صورت می‌پذیرد و انجام آن نیز خود موجب پیدایش نوعی معرفت می‌گردد. بدین ترتیب وقتی از عرفان عملی سخن به میان می‌آید، منظور این است که شخص سالک از طریق مقامات یعنی زهد، ورع، عمل به احکام ظاهری و باطنی قلب خود را از هرگونه هوی و هوس پاک ساخته و دل خویش را برای اشراقات ربانی و تجلیات الهی آماده می‌سازد. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹: ۹۳)

بر این اساس عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت بایستی، مراحل را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود، آگاهی حاصل کند و تفاوت آنان با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی‌گردند. بلکه مبنای کار آن‌ها بر شهود و کشف است (سجادی، ۱۳۷۳: ۳۳۱).

تصوف

تصوف اسلامی به یک جریان معنوی و دینی که بر نوعی شناخت و معرفت خاص استوار گشته است، انواع مختلف و متعددی دارد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹: ۸۸)

تصوف در لغت به معنای پشمینه پوشیدن و مأخوذ از صوف است که به معنای پشم و نوعی از پشمینه. در اصطلاح، از خواهش‌های نفسانی پاک شدن و اشیاء عالم را مظه‌ری حق دانستن در مورد ریشه و اشتقاق لفظ صوفی، عده‌ای صوفی را مشتق از صفا و بعضی منسوب به «صفه» دانسته‌اند و ابوریحان بیرونی این واژه را مشتق از «سوفاً» ی یونانی به معنی حکمت و حکیم خوانده‌اند، (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۴۰) ابوالقاسم قشیری معتقد است که عنوان تصوف در میان مسلمانان قبل از سال دویست هجری رواج پیدا کرده بود (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹: ۹۹)

مقامات عرفانی

صوفیه مراحل خود را در سیر و سلوک از جهت دیگر به عنوان حالات و مقامات طبقه‌بندی کرده‌اند عرفا در تعریف مقام گفته‌اند: مقام آن است که در اثر مواظبت بر آداب در آن تحقق می‌یابد و تا در مقام پائین کاملاً تحقق نیابد به مقام بالاتر راه پیدا نمی‌کند. مقامات و احوال هر یک نشان دهنده‌ی موقعیت باطنی خاص سالک بوده، میزان پیشرفت و تعالی وی را در سیر و سلوک بیان می‌کند مقامات اکتسابی هستند و با سعی و مجاهده و ریاضت حاصل می‌شوند. در تعداد و ترتیب مقامات، اقوال مشایخ مختلف است که در این زمینه می‌توان به قول سراج و قشیری اشاره کرد سراج طوسی مقامات عارفان از ۷ مقام می‌شمارد و هر کدام به چند بخش تقسیم می‌شوند:

توبه: که بیدار شدن قلب از خواب غفلت است و در اثر این بیداری، بنده زشتی‌های اعمال خود را می‌بیند و اراده می‌کند که خود را از زشتی‌ها جدا کند.

زهد: که صرف نظر کردن از منافع پست و آنی و زودگذر برای رسیدن به لذات باقی و عظیم است.

صبر: عبارت است از خویشتن‌داری و تحمل شدايد، بدون شکایت به کسی و خرسندی و رضا به فضای الهی.

توکل: آن است که سالک خود را بی‌واسطه به خدای تعالی واگذارد و در برابر اراده‌ی او از خود اراده‌ای بروز ندهد.
رضا: در تعریف آن گفته‌اند که رضا بیرون کردن کراهت از قلب است تا جایی که جز سرور چیزی در آن باقی نماند (یثربی، ۱۳۷۴: ۴۸۰)

پیدایش و تکامل و آنگاه، انحطاط «نوع^۱» ادبی «مقامات» های مشایخ صوفیه^۲ (در زبان فارسی، هنوز مورد تحقیقی دقیق و تاریخی قرار نگرفته است. در زبان فارسی قدیم‌ترین مقامات‌های موجود همان مقامات‌های ابوسعید ابوالخیر (۴۴۰-۳۵۷ه.ق) عارف بزرگ قرن چهارم و پنجم است که امروز در دست ماست اما بی‌گمان از عصر بایزید (متوفی ۵۲۶ه.ق) و شاید هم قبل از او، هسته‌هایی از تجربه‌ی مقامات نویسی درباره‌ی صوفیان، وجود داشته است (کدکنی، ۱۳۹۱: ۸۶)

فقر: چهارمین مقام از مقامات تصوف بر اساس دسته‌بندی ابونصر سراج فقر است. فقر در لغت به معنای نیازمندی و در اصطلاح نیازمندی به باری تعالی و بی‌نیازی از غیر اوست. عرفا در مورد فقر به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ أَلَيْسَ اللَّهُ بِهُوَ الْغَنِيُّ الْجَمِيدُ» (فاطر/۱۵) استناد می‌کنند و همچنین حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است به این ترتیب «الْفَقْرُ فُخْرِي وَ بِيهِ افْتِخِرُ» (سجادی، ۱۳۸۵: ۲۳)

غنا: غنا به فتح غین و به کسر به معنی توانگری و بی‌نیازی است و استغنا به معنی طلب بی‌نیازی و اکتفا است. (دایره المعارف تشیع، ج ۱۲: ۱۲۹)

در اخلاق به مفهوم تعلق مذموم به داشتن اموالی که مورد نیاز است می‌باشد. غنا مراتبی دارد و داشتن مال و اموال، کمترین مرتبه‌ی غنا محسوب شده است. (مجتبوی، ۱۳۸۹: ۱۰۲)

عطار نیشابوری و آثار وی

عطار یکی از شاعران و عارفان بزرگ قرن ششم است و به جرأت می‌توان گفت وی جزء بزرگترین شاعران و عارفانی است که تاریخ ادبیات ایران به خود دیده است. یکی از ستارگان درخشان آسمان علم و ادب ایران زمین که هنوز هم بعد از گذشتن قرن‌ها نورافشانی می‌کند و کتب ارزشمندش زینت بخش محافل انس و ادب است. عطار آن پیر نیشابور، از آن دسته عارفانی است که دارای جایگاه برجسته‌ای در عرفان و فرهنگ ادب ایران است اما آن‌گونه که بایسته است، این جایگاه و مقام شناخته نشده است هرچند نمی‌توان تاریخ دقیق و روشنی را به عنوان تاریخ تولد شیخ بیان کرد اما تاریخ وی را حدود سال ۵۳۷ یا ۵۴۰ در کدکن از روستاهای بسیار قدیم و کهنسال نیشابور قدیم دانسته‌اند که اکنون در تقسیم بندی‌های جدید جزء بخش-های تربت حیدریه به شمار می‌آید. پدرش ابوبکر ابراهیم دکان عطاری داشت و دارو فروشی می‌کرد این شغل به وراثت به شیخ عطار رسید پدر وی مردی بیدار دل و زاهد بود و ذوقی عارفانه داشت و مادرش به گفته‌ی خود شیخ زنی اهل معنی و متقی و پرهیزگار بود چنانکه از مطالعه‌ی آثار عطار برمی‌آید وی مردی بوده است مطلع از علوم و فنون ادبی و حکمت و کلام و نجوم و محیط بر علوم دینی از تفسیر و روایت احادیث و فقه و به اقتضای شغل خود بصیر در گیاه شناسی و معرفت خواص ادویه و عقاقیر و آگاهی از مبادی طب نیز قابل انکار نیست. (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۸).

چنین به نظر می‌رسد که آثار عطار به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته نخست: آثاری که در صحت اعتبار و انتساب آنها به عطار جای تردیدی نیست، از قبیل: منطق الطیر، الهی نامه، اسرارنامه،

genre¹
hagiology²

مصیبت نامه، خسرونامه، مختارنامه (مجموع رباعیات)، تذکره الاولیا به نثر روان و دلنشین و دیوان اشعار. دسته دوم: آثاری که از فریدالدین عطار نیشابوری نیست و از عطار دیگری بر جای مانده است مانند: حلاج نامه (هیلاج نامه)، بی سر نامه، مظهر العجایب و لسان الغیب.

دسته سوم: آثاری که انتساب قطعی آنها به عطار مورد تأمل است و از جمله ی آنها «پند نامه» می باشد. خود شیخ در مقدمه- ی خسرو نامه هشت اثر منظوم را شمرده و چنین گفته:

مصیبت نامه زاد رهروانست	الهی نامه گنج خسروان است
جهان معرفت اسرار نامسه	بهشت اهل دل مختار نامه
مقامات الطیور ما چنان است	که مرغ عشق را معراج جان است
چو خسرونامه را طرزی عجیب است	ز طرز او که ومه با نصیب است
جواهر نامه من بر زبان داشست	ز شرح القلب من جان در میان است

(فروزانفر، ۱۳۷۴: ۱۰۶)

مقامات عرفانی در منطق الطیر

مقام طلب

حالت یا مرحله‌ای از سلوک است که در نتیجه پرتو هدایت الهی در سالک بیدار می‌شود. در متون قدیمی تصوف مقام یا مرحله ای به عنوان طلب مورد بحث قرار نگرفته است، اما حالتی است که تمام احوال و مقامات عارف دنباله آن به شمار می رود. باید قبول کرد که طلب نتیجه هدایت الهی است و بعد از آن سالک در پرتو هدایت قرار گرفت، ذوق جستجو و طلب در او بیدار می شود و گرنه بدون هدایت، طلب هرگز به جایی نمی رسد.

چون فرو آیی به وادی طلب	پیش آید هر زمانی صدتعب
صد بلا در هر نفس اینجا بود	طوطی گردون، مگس اینجا بود
جدّ و جهد اینجات باید سالها	زانک اینجا قلب گردد کارها
در میان خونت باید آمدن	وز همه بیرون باید آمدن
چون نماند هیچ معلومت به دست	دل ببايد پاک کرد از هرچه هست

(عطار، ۱۳۸۳: ۱۸۱)

عارف با دیدن اصل وجود و درک مقام و منزلتش پا به عرصه‌ی عشق و عاشقی دو سویه می‌گذارد و چون بوادی طلب پا می‌نهد با صدها درد و رنج مواجه می‌شود و سال‌های سال در این وادی به سر می‌برد به طوری که همه آنچه که دارد را باید فرو گذارد و این خواسته با پوست و خونس آغشته می‌شود به طوری که هر آنچه که غیر اوست را باید کنار گذارد و از همه چیز غیر او باید رها شود دل را باید از غیر او پاک کرد. با پاک کردن دل، نور حق در او متجلی می‌شود و با تجلی این نور یک طلب، تبدیل به هزاران طلب می‌شود.

مقام عشق

موضوع عشق و محبت یکی از مسائل بنیادین عرفان و تصوف اسلامی است، حقیقتی که تجربه‌کردنی است نه تعریف‌کردنی. قشیری گوید: «محبت بنده، خدای را حالتی بود که از دل خویش یابد از لطف، آن حالت در عبارت نیاید و آن حالت او را بر

تعظیم حق تعالی دارد و اختیار کردن رضای او و صبر ناکردن از او و شادی نمودن بدو و بیقراری از دون او و یافتن انس به دوام ذکر او به دل.» (قشیری، ۱۳۶۷: ۵۵۶) و نیز گوید: «محبت آتشی بود اندر دل، هرچه جز مراد محبوب بود، بسوزد.» (قشیری، ۱۳۶۷: ۵۶۴)

صاحب مصباح‌الهدایه می‌نویسد: «بنای جمله احوال عالیّه بر محبت است، همچنان که بنای جمیع مقامات شریفه بر توبت.» (محمود کاشانی، ۱۳۶۷: ۴۰۴)

در نزد عارفان نهایت محبت، غلیان دل در اشتیاق لقاء محبوب است که موجب محو محب می‌شود. (ر.ک: هجویری: ۴۸۷) در اصطلاح عرفا و اهل صوفیه فرط محبت را عشق گویند، عشق به معبود حقیقتی است که اساس و بنیاد هستی بر آن نهاده شده است. کمال واقعی را باید در عشق جستجو کرد. عشق آخرین پایه محبت است. عشق آتشی است که در دل آدمی فروخته می‌شود و سرانجام همین عشق، عاشق را به وادی فنا می‌کشاند.

بعد ازین وادی عشق آید پدید	غرق آتش شد کسی کانجا رسد
کس درین وادی بجز آتش مباد	وانک آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود	گرم رو سوزنده و سرکش بود
لحظه‌ای نه کافری داند نه دین	ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین
نیک و بد در راه او یکسان بود	خود چو عشق آمد نه این نه آن بود
مرد کارافتاده باید عشق را	مردم آزاده باید عشق را
عشق اینجا آتشست و عقل دود	عشق کامد در گریزد عقل زود

(عطار، ۱۳۸۳: ۱۸۶)

وادی عشق سهم ناکترین و پرخطرترین وادی سلوک است. عشق در اثر معرفت و محبت زیاد به دست می‌آید و کسی که در این وادی وارد می‌شود غرق آتش می‌شود و در واقع خود آتش است و اگر جز این باشد عیش و حالش خوش نیست. عاشق واقعی کسی است که همچون آتش باشد و بدون توجه به آینده و به دور از عاقبت اندیشی خود را به آتش افکند و از سوختن هراسی نداشته باشد سرکش و سوزنده نه تنها خودش را بلکه همه جهان را نیز در آتش افکند هیچ زمانی کفر و دین برایش فرقی ندارد و شک و یقین برایش ذره‌ای تفاوت ندارد و خوب و بد برایش یکسان است وقتی که عشق حاصل می‌شود خوب و بد معنایی ندارد.

مقام معرفت

امری نسبی است، در اصطلاح صوفیان علم است، علمی که قابل شک نباشد در متون قدیم از معرفت به عنوان یک مقام یا وادی یا عقبه یا منزل سخن به میان نیامده است. پارسی معرفت شناخت باشد و اینجا مراد از معرفت مرتبه بلندترین از مراتب خدانشناسی است. چه خدانشناسی را مراتب بسیار است. (طوسی، ۱۳۶۸: ۵۷).

بعد از آن بنمایدت پییش نظر	معرفت را وادی بی پا و سر
هیچ ره در وی نه هم آن دیگر است	سالک تن، سالک جان، دیگر است
سیر هر کس تا کمال وی بود	قرب هر کس حسب حال وی بود

لاجرم چون مختلف افتاد سیر
معرفت زاینجا تفاوت یافته ست
چون بتابد آفتاب معرفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش

هم روش هرگز نیفتد هیچ طیبر
این یکی محراب و آن بت یافته ست
از سپهر این ره عالی صفت
بازیابد در حقیقت صدر خویش

(عطار، ۱۳۸۳:۱۹۴)

معرفت مقامی بی پا و سر است، طریق معرفت بسیار مختلف است و راه‌های بسیاری دارد. در این وادی سالک تن باسالک جان متفاوت است (باید با پای جان رفت) پرنده‌ی جان انسان برای رسیدن به مقصود، دائم در فراز و فرود است. چه این پرنده در نقصان باشد و چه در کمال، بی نهایت راه فرا سوی انسان است و هر راهی را انسان طلب کند و در حدش باشد فرا رویش باز خواهد شد.

وقتی عارف از دل خود پاسبانی و مراقبه کرد عشق و معرفت و بینش و آگاهی در او پدید می‌آید (لازمه‌ی پدید آمدن در این دریای خون و به سلامت گذر کردن این است که به معرفت برسد، شب زنده داری کرده و از غفلت دوری کند و این بیداری و آگاهی باعث می‌شود همیشه و همه حال به سلطنت و پادشاهی در معرفت و آگاهی دست یابد و برای رسیدن به این مقام منزلت همواره تلاش کند.

معرفت کامل به خدا، مستلزم شناخت او از طریق عقل و نیز شهود او از طریق خیال است. تأکید انحصاری بر تنزیه، خدا را از عالم، منفعل می‌کند در حالی که تأکید صرف بر تشبیه، وحدت حق تعالی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به چند خدایی و شرک می‌انجامد.

مقام استغنا

در واقع بی‌نیازی حق تعالی است از همه کائنات، و در متون عرفانی قبل از عطار به عنوان مرحله‌ای از سلوک از استغنا سخنی بمیان نیامده است.

در مورد استغنا سخن فراوان گفته شده: باد بی‌نیازی حق است که می‌وزد. چیزی است که به یک معنی ربطی به سالک ندارد. در این مرحله سالک احساس می‌کند که حق تعالی از همه کائنات بی‌نیاز است.

بعد ازین وادی استغنا بود
می‌جهد از بی‌نیازی صترصری
هفت دریا یک شمر اینجا بود
صد هزاران سبز پوش از غم بسوخت
گر دو عالم شد همه یک بار نیست
گر به یک ره گشت این نه طشت گم

نه درو دعوی و نه معنی بود
می‌زند بر هم به یک دم کشوری
هفت اخگر یک شر اینجا بود
تا که آدم را چراغی برفروخت
در زمین ریگی همان انگار نیست
قطره‌ای در هشت دریا گشت گم

(عطار، ۱۳۸۳:۲۰۰)

سالک صاحب نظر دقت کن که نه محمد می‌ماند و نه آدم (فقط خدا می‌ماند) و نه فرزندان او، نه کل و نه جزء، نه کوه و نه دریا، نه فلک، نه پری و نه دیو و دد، هیچ یک باقی نمی‌مانند. هیچ اثری از صد هزاران تن باقی نمی‌ماند. اگر تمام عالم و صد جان پاک را غربال کنی فقط اوست که باقی می‌ماند. وقتی که این جهان پیچ در پیچ مقابل تو ظاهر می‌شود تودر غربال خود

هیچ نداری و چیزی برایت نمی‌ماند. (عطار، ۱۳۸۳:۲۰۳).

تو این وادی را از روی نادانی، سهل و آسان می‌پنداری (در حالی که این چنین نیست). این راه را پایانی نیست و هیچ سالکی به انتهای این راه نرسیده و برای او سروسامانی وجود ندارد. اگر حرکت نکنی و در تلاش برای رسیدن به مطلوب نباشی همانند سنگ هستی بلکه مانند هر راهوری دایم می‌دوی و تا ابد بانگی هم نمی‌شنوی. (همان، ۲۰۴).

کسی در این وادی راه را به جای می‌برد که بالغ باشد تو ای دل آشفته و سر درگم! عمریست که در بی خبری به سر می‌بری و دیگر وقتی برای بدست آوردن و رسیدن نداری (عمر کوتاه است). اکنون برخیز و از این بی حاصلی دوری کن و پرواز کن و از دل و جانت نیز بگذر و خودت را کنار بگذار. اگر با دل و جانت و با نفست خو بگیرد از فرشتگان هم برتری، جان و دلت را نثار کن و گرنه از استغنا کار را برمی‌گردانند، در واقع کار با استغنا به نتیجه‌ای نمی‌رسد، به هیچ کس و هیچ چیز نباید نیازمند باشی. (همان، ۲۰۶).

مقام توحید

وجود حقیقی فقط حق تعالی است، یگانه دانستن پروردگار، حکم بر یگانگی خداوند، در ذات و صفات و افعال.

بعد از این وادی توحید آیدت	منزل تفرید و تجرید آیدت
رویها چون زین بیابان درکنند	جمله سر از یک گریبان برکنند
گر بسی بینی عدد، گر انسدکی	آن یکی باشد درین ره در یکی
چون برون ست از احد وین از عدد	از ازل قطع نظر کن وز ابد
چون ازل گم شد، ابد هم جاودان	هر دو را کی هیچ ماند در میان
چون همه هیچی بود هیچ این همه	کی بود دراصل جز پیچ این همه

(عطار، ۱۳۸۳:۲۰۶)

«مجرد بودن: بی نیاز بودن و تنها بودن» اگر از این بیابان بگذری گویا همگی سر در گریبان دارند. عارف در این وادی فقط یک چیز می‌بیند فقط اوست که وجود دارد. آن یک چیز فقط احد است (یکتاست). همه فقط اوست و خدا در همه چیز ساری و جاری است. ازل و ابد معنایی ندارد بلکه همه چیز یکی است، ازل از بین رفتنی است و به گذشته مربوط می‌شود، ابد هم جاودان است، نه این می‌ماند و نه آن، بلکه همه اوست، همه چیز هیچ است و همه چیز همه است، همه چیز خداست. (همان، ۲۰۸).

هر کسی که در دریای وحدت گم نشود جزء سالکان نمی‌باشد. تنها غرقه‌ی دریای وحدت همه چیز را می‌داند و می‌بیند و جزء سالکان قرار می‌گیرد هر انسانی چه اهل هنر باشد و چه نباشد آفتابی دارد هر کسی که به آفتاب خود برسد یعنی به اصل خود برگشته، بدان و یقین داشته باش که به نیک و بد پی برده است. انسان، گرفتار و اسیر نفس خود خواهد بود، وقتی که از هیچ، پدید آمده باشد یعنی معنای فکری درستی ندارد. (همان، ۲۰۹).

مقام حیرت

در اصطلاح صوفیه حیرت حالتی است که بر قلب عارف وارد می شود. این حالت عارف را از تامل و تفکر و اندیشیدن باز می دارد. هیچیک از قدما قبل از عطار حیرت را به عنوان وادی یا عقبه به شمار نیاورده اند. وادی حیرت غرق شدن در مقام یکتایی حق تعالی است.

بعد از این وادی حیرت آیدت	کار دایم درد و حسرت آیدت
هر نفس اینجا چو تیغی باشدت	هر دمی اینجا دریغی باشدت
آه باشد، درد باشد، سوز هم	روز و شب باشد، نه شب نه روز هم
از بن هر موی این کس به تیغ	می چکد خون می نگارد ای دریغ
مرد حیران چون رسد این جایگاه	در تحیر مانده و گم کرده راه
هر چه زد توحید بر جاننش رقم	جمله گم گردد ازو گم نیفز هم
عاشقم اما ندانم بر کسیم	نه مسلمانم نه کافر، پس چسیم
لیکن از عشقم ندارم آگسی	هم دلی پرعشق دارم هم تسی

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۱۲)

در وادی حیرت کار عارف حسرت و درد است در این وادی نفس مانند تیغ است و با هر دمی دریغ و دردی همراه است. در این وادی آه و درد و سوز و گداز می باشد از ریشه‌ی هر موی سالک خون می چکد بی آنکه تیغی خورده باشد. سالک از این حسرت مانند آتشی است که او یخ زده باشد و یا مانند یخی است که از درد سوخته باشد مرد حیران در این وادی در حیرت مانده و راه را گم کرده است. هر چه در وادی توحید بر جاننش رقم خورد در این وادی از دست می دهد و در غفلت حق، حیران می ماند و گویا راه را گم کرده است. (همان، ۲۱۳).

در مقام حیرت سالک نمی داند که حتی بر چه کسی زار زار می گیرد و ماتم زده کیست و از که دور افتاده است. خدا در این حسرت و حیرت او را کشته است. تفکر و تعقل در این وادی گم می شود و فرد، خود و چهارچوبهایش را گم می کند. کسی که به اینجا برسد همه‌ی اسرار را در یک نفس درمی یابد. در این وادی گویا کلید را گم کرده است و چنانچه کلیدی بیابد به کارش نمی آید چرا که در بسته است. اگر درسته بماند تلکیف چیست؟ و این غصه‌ی همیشگی سالک است. (همان، ۲۱۹)

مقام فقر و فنا

فقر از مقامات مهم عرفانی به شمار می رود و عبارت است از نیازمندی به باری تعالی و بی نیازی از غیر او. در تعریف فقر گفته اند: فقر در آغاز ترک دنیا و مافیهاست و در انجام فنا شدن در اراده و خواست حضرت احدیت است، فقر عارفانه تنها فقدان غنا و ثروت نیست بلکه فقدان تمایل و تعلق بدان نیز هست. عزالدین محمود کاشانی در این خصوص می نویسد: «سالک راه حقیقت به مقام فقر که عبارت است از عدم تملک اسباب نرسد الا بعد از عبور بر مقام زهد؛ چه اول تا رغبت او از دنیا منصرف نگردد، عدم تملک او درست نیاید و اسم فقر بر کسی که رغبت دارد به دنیا، اگرچه هیچ ملک ندارد، عاریت و مجاز بود.» (محمود کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۷۵)

سالک در این مقام به صفت عدم اصلی و فقر ذاتی خود برمی گردد و به آن اقرار می کند. فقر از مسائل مهم عرفانی است و علاوه بر شاعران که در دیوان‌های خود به آن اشاره کرده اند خود عرفا نیز در این زمینه نظریه پردازی می کنند.

زرین کوب در کتاب «ارزش صوفیه»، درباره اشتقاق کلمه فقیر به نقل از «بوعلی بن خفیف شیرازی» آورده‌اند: «اشتقاق فقیر از فقارست و فقار آن استخوان است که قوم ثبت بر آن باشد هر گه که آن استخوان شکسته شود مرد ضعیف شود و او را فقیر خوانند یعنی در همه حال در نشست و خاست محتاج باشد به معینی که یاور او باشد و همچنین فقیر آن است که محتاج است به دیگری.» (زرین کوب، ۱۳۶۶:۱۹۹)

فنا نیستی است، فانی شدن در حق است. فانی شدن در حق است. بنا به گفته خواجه عبدالله انصاری، همچنانکه قطره باران در دریا و یا ستاره در روز محو می‌گردد. فقر وقتی به کمال رسد جز فنا حاصل نخواهد داشت، و وقتی عبد از صفات خویش فانی شد، قائم به حق خواهد بود. در متون عرفانی گاهی فقر و فنا با هم آمده، همچنانکه عطار خود آورده است.

بعد ازین وادی فقرست و فنا	کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین وادی فراموشی بود	گنگی و کَرّی و بیپوشی بود
صد هزاران سایه جاوید تو	گم شده بینی ز یک خورشید تو
بحرکلی چون بجنبش کرد رای	نقشها بر بحر کی ماند بجای
هر دو عالم نقش آن دریاست بس	هر که گوید نیست این سوداست بس
هرک در دریای کل گم بوده شد	دایما گم بوده آسوده شد
دل درین دریای پر آسودگی	می نیابد هیچ جز گم بودگی

(عطار، ۱۳۸۳:۲۱۹)

کسی که در دریای کل گم شده است به آسودگی و آرامش دائمی می‌رسد. اگر از این گم گشتگی سالک را باز دهند به او ارزش می‌دهند و او وضع بین می‌شود. تمامی سالکان و عارفان وقتی در این وادی وارد می‌شوند اول قدم گم می‌شوند و خود را دیگر نمی‌بینند و حتی هیچ قدمی مربوط به آن‌ها نمی‌باشد عود و هیزم چنانچه در آتش بیفتند خاکستر می‌شوند یعنی همه چیز در آتش عشق می‌سوزد و خاکستر می‌شود با اینکه صورت یکی است اما فرق زیادی در اصل دیده می‌شود. (همان، ۲۲۱).

هیچ کس در این وادی محرم نیست و هیچ کس در این جایگاه راهی ندارد. در وادی فقر، زمانی که تو بانگ سر دهی همدم نیستی و تا زمانی که به اندازه یک مو به خود می‌نگری محرم نیستی زیرا به اندازه یک مو صد عالم بین تو و او فاصله وجود دارد. اگر می‌خواهی به این منزل برسی حتی نباید یک مو با او فاصله داشته باشی. (همان، ۲۲۴)

نتیجه‌گیری

حالات و مقامات عرفانی که در برگیرنده تمام مراحل سیر و سلوک عارف از ابتدا تا انتهاست و مراتب و منازل متعددی را شامل می‌شود، یکی از مباحث اصلی متون تعلیمی عرفان و تصوف است که گستره وسیعی از آموزه‌های عرفانی را به خود اختصاص داده است، آموزه‌ها، بایدها و نبایدهایی برای مریدان و مبتدیان تا گام به گام و مرحله به مرحله از ظلمات نه توی تعلقات دنیای آب و گل رهایی یابند و پای بر تارک افلاک بگذارند.

مؤلفین اهل تصوف با طبقه‌بندی مراحل سیر و سلوک برای رسیدن به نهایت طریقت در واقع راهکارهایی برای مبتدیان و نیز کسانی که در پی سیر و سلوک بوده‌اند، ارائه داده‌اند. این طبقه‌بندی‌ها و تقسیم‌بندی‌ها و ترتیب و شرح و تفصیل و ادیها و مقامات با وجود وجوه افتراق و اشتراکی که دارند، تا حدود زیادی توانسته‌اند راهگشای مبتدیان و یاریگر سالکان برای رسیدن به قله‌های عرفان و تصوف باشند. در منطق الطیر به هفت وادی عطار می‌رسیم که هم عدد هفت و هم نام و ترتیب و توضیح

وادی‌ها در منطق الطیر عطار نیشابوری از ویژگی خاصی برخوردار است.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۹). دفتر عقل و آیت عشق ج ۱ و ۲، چاپ چهارم، تهران: طرح نو
۲. دایره‌المعارف تشیع (۱۳۸۶). زیر نظر احمد صدر، حاج سید جوادی، بهاء‌الدین خرمشاهی، کامران فانی، تهران: شهید سعید محبی.
۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶)، ارزش میراث صوفیه، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر .
۴. سجادی، ضیاء‌الدین، (۱۳۸۵)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، چاپ هشتم، تهران: سمت.
۵. سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۳)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دوم، تهران: طهوری.
۶. شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۱)، چشیدن طمع وقت از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر، تهران: سخن.
۷. طوسی، خواجه نصیرالدین محمد، (۱۳۶۸). اوصاف الاشراف، چاپ اول، تهران: دفتر نشر اسلامی.
۸. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). منطق الطیر، به کوشش سید صادق گوهرین، ، چاپ بیستم، تهران: علمی و فرهنگی.
۹. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۴). شرح احوال و نقد و تحلیل آثار فریدالدین عطار نیشابوری، چاپ دوم، تهران: سپهر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۰. قشیری، عبدالکریم (۱۳۶۷)، ترجمه رساله قشیری، چاپ سوم، با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۶۷). مصباح الهدایه ، چاپ سوم، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، نشر هما.
۱۲. گوهرین، سید صادق (۱۳۶۸). شرح اصطلاحات تصوف، جلد سوم، چاپ اول، تهران: زوار.
۱۳. لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۳۷). شرح گلشن راز شیخ محمد شبستری، به تصحیح کیوان سمیعی، تهران: کتابخانه محمودی.
۱۴. مجتبوی، جواد. (۱۳۸۹). اخلاق اسلامی، چاپ نهم، تهران: حکمت.
۱۵. هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۳۶). کشف المحجوب، به اهتمام محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
۱۶. یثربی، سید یحیی. (۱۳۷۴). عرفان نظری، چاپ دوم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

A Study and Reflection of Mystical Authorities in Mantegh al-Tayr

Zeinab Rezaei

Master of Persian Language and Literature Sixth Grade Elementary School Teacher, district One of Khorramabad City

Abstract

One of the important topics that has a special place in the educational books of Mysticism and most of the authors of the educational books of Sufism and Mysticism have explained and expanded it, is the subject of mystics' officials and moods in the way of achieving the right and achieving the ultimate perfection. Sofia has categorized its stages in Sir and Seluk from the other direction as scenarios and authorities. Authorities are one of the most important topics of Islamic mysticism and Sufism that enable mystic conduct toward truth. In most important mystical texts, these officials have been considered, including these mystical texts of Mantegh al-Tayr Attar nishaburi, which reflects these officials. In Mantegh al-Tayr al-Attar, seven positions of demand, position of love, position of knowledge, position of istighna, position of monotheism, position of astonishment, position of poverty and annihilation are given. In this paper, which has been done by descriptive and analytical method based on library studies, we aim to reflect these seven valleys and mystical positions with poetic evidences.

Keywords: Mysticism, Sufism, Mystical Position, Wadi, Mantegh al-Tayr, Attar Nishaburi
